



کلی قوی

توش، شش، آتش

فهرست:

- خامشانه	- زمزمه
- توش، تش، آتش	- اگر که
- بگو	- باشی با من
- انتظار	- پارادوکس
- انتظار	- آغوش
- خاکستری	- انتظار
- دلتنگی	- عاشقانه
- هشت فصل	- زیبایی من
- دیوانگی	- شبانگاه
-	- نیستم
- بودن نبودن	- اگر که بیایی
- بگو	- دلتنگی
- انتظار	- نگاه تو
- آهای	- دوستت دارم
-	- دلتنگی
-	- صدایی از تو نیامد
- تاسیانه ها	- ترانه ای
	- و تو بودی تو
	- تو



نگین اولیایی

مشیت
خشم
های
های اندوه
تو
تو
تو
کجایی؟

زمزمه

۲۹ اکتبر ۲۰۰۷

هوار دلتنگی
بر گستره بی تابی ها
تکرار می شود

و آفتابخیز خیال
در نمای ذهنی خاک
تابم می دهد

وسوسه
وسوسه
وسوسه
می دارم
عاشقانه

پای بکویم
بنوای دلنشین دشت آذر ابادگان
که
سهند
سهند
شکیبایی ام
در نگاه تو
تاب می خورد

تاب
خرامانت
که بازیگوش دخترکی
سوار بر توسنی یال گسترده
سفید

تاخت می زنی

وینگونه مست
خاطره می سازم
بی تو
با تو
تو که هست هماره
و نیست هم

دلم غنچ می زند
دست در دست
شانه به شانه
آغوش به آغوش
تا دامن الدوز
زیر بوسه های نیلوفرین باران
قصه حیدر بابا
بنجوا
وام گیرم

نمی دانم
نه
نمی دانم
که می دانی
چقدر دوستت دارم!؟

اگر که

اکتبر ۲۰۰۷

اگر که بخواهی
کوهی
به سر انگشتی
خواهم جنبانم
و فصلها
به سیزی نگاهت
بهار خواهم کرد

آه

کز نفس مهربان تو
به سرشاری نسیم خواهم نشست

اگر که بخواهی
به لبخندی از تو
جنگلی سبزانه
دشتی
شقایق
نه
نه
که جهانی به عشق نشیند

از تو
مرا نهایت نیست
و اعجاز حس کال تو در من
و گرمی بی مثال تو
خورشید را
به حسادت خواهم کشاند
اگر که بخواهی

آی
دلدادگیم برای تو
بی مرز
بی مرز
اگر
که
اگر
اگر
که
بخواهی!

نیاشی با من.....

هیچ برگ
بر شاخه ای نخواهد ماند
هیچ خشتی
بر خشتی
فصلی به فصلی
و انگیزه ای
که گامی
به راهی

نه!
هیچ اتفاقی نخواهد بود
روزگار و زندگی انتظار
اگر که
باشدت دریغی
و حسرتی مرا
که
نیاشی با من

پارادوکس...

تو
به چشمانت نمی اندیشی
به لبانت
به گیسوانت
به لوندی هات
به کرشمه های خرامانت
اما
من
هر لحظه با
چشمان تو
با گیسوان تو
و کرشمه های بی مثال
لحظه
لحظه
لحظه
هزار سختم
به
هزار خیال
تو
اندیشه ات نیست
همانگونه که آینه ات نیز
اما
من
به دلتنگی هماره
بی و با آن
از آن
دورم و نزدیک
پارادوکسیست نازنین
میان من
و

تو!
تو به سکوت می گذری
من به فریادی و هواری
که در جان و جهانم
واخوان می شود!

آغوش....

۷ اکتبر ۲۰۰۷

در آغوش باد
بی فراری تو بود
به فریادی دل‌بازانه
و در آغوش دریا
خشم بی تو بودن
بر سینه ساحل انتظار

در آرامش دشت
خیال تو بود
لوندانه و
مست و
خرامان
که کرشمه بودت با نسیم شاد
بر سبزانه‌ی وحشی دل‌انگیز

آغوش شکیبای کوه
آب
بر آتش خشم من بود که نبودی و
نبودم با تو
آنگاه که کودک خواستن
بی تاب تو بود
به فریادی لجبازانه

در نور دیدم
کوه و دشت و دریا و باد
آه دیوانه جان
درد هنوز در من است

و تهی آغوشی
که ترا بی تابانه
می سراید
چونان گستره مست بی مرز
اگر که بیایی!

انتظار

۷ نوامبر ۲۰۰۷

نه
تو
اگر سر آمدنت بود
این همه بیتابیم نبود
تو
اگر می آمدی
اینهمه انتظار نمی چیدم

این دشت سترون چشم بر اهی

نه!
تو
سر آمدنت نیست

نیست
نه
نیست
سهم من
شکیبایی غرق در سکوت
که فریادش را
واخوان هیچ کوهی
تاب ندارد
و هیچ بغضی هم

وتو
سر آمدنت نیست

من
چشمی به انتظار

چشمي
که قطره
قطره
قطره
مي شمارد
بنام تو
مي آيي
مي آيي
مي آيي
و من
وسوسه انتظارم هست
هنوز
چشم براهت
تا کرانه دور
نجوا مي کنم
باشم
باشم
باشم
مي آيد

عاشقانه

۱۷ اکتبر ۲۰۰۷

گاه

از این همه
خواستن شیدایی
دل می گیرد
چنانکه آسمان اندوهبار دوری
سیلابی
که بر نمی آید
از این دوخته به انتظار

گاه

چنان شوقی
در تمامی جانم
وسوسه می زاید
که هیچ فریادی
تاب گویاییش نیست
مگر
مات و شگفت و غرق در سکوت
بر بال خیال بنشینم و
مست و سرخوش و کودکانه
احساس دل دادن هر چه بادا باد
تن دهم

گاه

گاه

بغضی

غمی

حسی

غریب و ناموخته

یا
شاید
فراموش شده از سالهای بلوغ
فرامی خواندم
های
عاشق جان
جان بگیران
که این شرار
را رقصی
که این شعله شور را
پایکوبان
خوش آمد گو

ومن
سر مستانه
ترانه خوان دشت بی انتهای سبز
سبزانه
ایستا
آواز می دهم
عاشقانه
عاشقانه
عاشقانه

زیبای من

بغضی مانده در گلو
بسان فریادی فروگرفته
از پی برودت سالها
کنار آمدنی
که تسلیم
و سکوتی که هیچ فریادی
زبان بازتابش نبود
و چنین بود
پشت دیواری
سر کوفتن
که هیچ خلوتی
تاب نیاورد
دیوانه دلی
که سینه ویرانه می درید
و سایه واری
نسیمی
نم بارانی بهارانه
شرار این همه ناباوری سترد
به سرودی
وسوسه گر
به هزار شوق که بناگاه
دشت باخته سبزانه اش گویی
به بهار نشست
و صدای تو بود
تو
که در دره جانم
چونان نتی از یاد رفته فریاد شد
های
بغضی نیست
خوابی نیست

خیالی نیست
سرودخوان
دست بگشا
وقت است دلداگی
وقت است
نوبرانگی بلوغ را پای کوبی
مست
شادانه
که گم کرده ی سالهای رویایی ات
آواز می دهد
و من
نگاه ترا
چونان نورافشان ماهتاب شب کنون خویش
آغوش گشودم
زالال
آغازی دوباره
که یار
یار من است
همان رویای نایافتنی
و عشق گسترده بال
بنام تو پرواز دادم
به شوقی بی مثال
های
وقت است
وقت است
عاشق شدن
و چنینم آغاز دوباره ایست
عشق ورزیدن
مستانه در تو بال گشایم
وای
سبکبال و شاد
تا نهایت عشق

چونان خدای اساطیری
می ستایمت زیبای من

شبانگاه

۲:۱۹ نیمه شب شنبه ۱۷ نوامبر ۲۰۰۷

نیستی و نبودنت
شبانگاه هست
بی پناه
که در بغض اندوهی گم
تاب می خورد
ومن
تنهایی خویش را
به ساری گلین ورق می زنم
تنها.....
خیال....
تو.....
می گذرم
از صدای دلنشینت
تا نگاه نشسته در عمق جان من
که هزار حرف و حدیثش است بی تو

به نگاهت
دل می سپارم
غمگین
غمی شیرین که
شهد دوست داشتنت
آرامش آه نابگاه من است

من
تنهای با توی بی تو ام
در شبانگاهی باز
سکوت و
اندیشه و

خیال تو
نهیبی
که بیدادمی کند

ساری گلین
سکوت شبانگاه
می آراید
آرام
آرام
های
های
های

ها هاها ها های
بودارنین اوزون جان گوزولو ساری گلین
امان ساری گلین
بودارنین اوزو جان ای تاراوزو ساری گلین
نه اولادین
کز لاریم

ریتمی
نوایی
همنوی دل بی تاب
بر بال خیالت
از هر ناکجای یاد
می گذرد
تا بر بلندای سهند خاطره انگیز
و گندمزاران نشست به رقص باد
هی هی چوپانی و
خیل شتابان گله ای
که بسوی دشت و
ده و
آخور

سر ریز می شوند
و زنان ده
شیردوشان پر بار غروب را
انتظار می کشند
به حرفی و هلهله ای
در بازیگوشی غروبگاهی کودکان شاد

دلم بی تاب است
هوای کاه گلی کلبه ای و
تنوری و
صدای پر رمز و راز ریشه در جانم

آه
که چقدر
دل تنگم
زیبای من

بودارنین اوزو رو جان
ساری گلین
می خوانم
هنوز
زمزمه ام هست و هزار آه
که بهانه ایست
تا انبوه ابر اندوه چشم
ببارد
بباراند
همه جان گر گرفته
در این همه تنهایی
و تو
با منی
و نیستی

هستی
در من
و برایت
زمزمه ام هست
ساری گلین
و تو
های های دلنشینت
که هم آوای دل است
نی نیم آمان آمان
نی نیم آمان آمان
ساری گلین

و من
شوریدگی غریبی می شمارم
به هایی و
آهی و
زمزمه ای

شبانگاه دیگر است
بی تو
باتو
وای
چقدر دل تنگم
زیبای من

نیستم

۲۴ نوامبر ۲۰۰۷
بروکسل

نیستم
اگر که هستم
کیستم!
چشم انتظاری از پی خیال
و پنجره ای
در دو فاصله بی تابی
آه
که آن سوی
با من است و بی من
و من. تنهای با او
من
نیستم
نه
نیستم
اگر که هستم
چیستم!

اگر که بیایی

۲۸ نوامبر ۲۰۰۷

نه زیبایی من،
تو
سر آمدنت نیست
و من بغض بی تو بودن را
به حق حق یک آواز حزن،
می شمارم.....
نه!
تو سر آمدنت نیست!
و من از خیال خسته ام....
خسته! اگر که نبایی.....
دیوانه ای ویرانه تر از ویرانه مانندم
که به اشکی دلتنگانه
آه
می کشم
وای
اگر که بیایی
اگر
که
بیایی

دلتنگی

۳۰ نوامبر ۲۰۰۷

بسان پرنده ای
بخیالت پر می گشایم
گاه و بی گاه
و تو
بر بال شانه هام می نشینی
رها

و
بازیگوش
به هر خنده ات
ستاره ای
به رقص
پای می کوبد

پرواز.....
تو.....
من.....
خیال.....
ونجوای تست
سرود با هم بودن
در پچ پچ شبانگاهیمان هماره

پروازمان است
گاه و بی گاه
از خراب بی تو بودن
تا کلبه کاهگلی بنه کوهل
می کشانی ام
کجایم نیست
نه

نیست
هیچ جا
که با تو ام
هرجا باشی و هستی

می نگرم مشتاق
کاهگلی تصور تو
و شوق هزار آوازم است
تتوری
آتشی
کلبه ای که بر
هوار ذهنم
نشانده ای
با بلندای همیشه در یادم سهند

بی تابیم را
های
بگو
بگو
بی تابی ام را
که بخود آیم
با که
چه
قسمت
کنم
دلنتگی
بیداد
می کند

نگاه تو

۱۰ دسامبر ۲۰۰۷

نگاه تو

نور افشان ماهتابیست

شبان اندوه دریدریهای من

و بودندت

پناه سردرگمی های کمر شکن

در روزگار این همه تنهایی

زمان غم انگیز است زیبای من

وای اگر که نبودی

وای

اگر که مهر بی پیرایه کنونت

یاری رسان سرگشتگیهای من. این سالهای نبود

دق

می کردم

دوستت دارم

۱۱ دسامبر ۲۰۰۷

سر می سایم
به هر ناکجای خیال
آنگاه که
دل بی قرار
بی پناهی غم انگیز ساز می کند
و تو
یاری مرا
یار
به آغوش احساس شور انگیز
و لبخندی
که زندگی را
به عشق
تفسیر می کند
تو
تو
تو زیبای من
بهبانه بودن منی
در کنون بی کسی محض
آه دست بگشا
چونان سالهای کودکی من
بنگر
چقدر
دوستت دارم!

دلتنگی

۱۲ دسامبر ۲۰۰۷

وای از سوز و ساز بی تو
با تو گفتن
و هوار خواستنت
که خشم
طوفانی
دریا وار
بر دل ساحل انتظار می نشیند
به فغانی گسترده
چنگال اندوه می خراشد
سینه ساحل
آه و
های و
وای
غم انگیز دمانیست دلتنگی بی تو
تو
که گستره جانم را
به آفتابخیز نگاهت
شوق آتشی است
پایکوبان
تو
در من
حضور دریا گونه ای
پیچ و تاب خرامانت
آه
اگر که آغوش خیال نبود و بودی
در آغوش من
عطر آگین و
نرم و
داغ

صدایی از تو نیامد

۱۳ دسامبر ۲۰۰۷

شاد و شکوفه زار بود خیال
با عشوه های سکر آورت
آه

پیچ و تاب شرار جان
از گر گرفتگی خلسانه
و آغوش
آغوش

دلداگی لوندانه ات
مستانه مست غوغایی
باران بوسه
چه سیل آسا
سرریز می شد

وای دلتنگی نابگاه
زیبای من
صدایی نیامد از تو
امروز
سایه سار ابر آگینی شد
گستره آبی بی انتها

خیال
شانه خم کرد
سنگینی دلتنگی را
وای
انتظار بیهوده
صدایی از تو نیامد
هیچ آوایی بر نمی تافت گوش جان
سکوت
سکوت

کز کردن بغضانه ای
جهانِ خموش
امروز مرا
غم غریبی بود
زیبای من
کجا
بودی!؟

ترانه ای

۱۲ دسامبر ۲۰۰۷

تو ناز من،
لوند و دلبرانه ای
ساری گلین
ترانه ای
پرنده دل مرا
تو لانه ای

و

تو چه نوبرانه ای
تو شعر و تو ترانه ای
قشنگ دلربای من
عزیز من
نگار من
مستی ی من
خیال من
نازلی پری
مارال من
تو عشق من
جهان من
تو جان من
همیشه در خیال من
تو ناز روزگار من
مستی من
شراب من
شرار من
عشق من ای نگار من
تویی
تویی

قرار من
وه كه تو بودن مرا
بهانه ای
بهانه ای

و تو بودی تو

۱۴ دسامبر ۲۰۰۷

چه می کند این خیال
پایکوبان کودکی تن به دشت شاد سپرده

دست

در

دست تو

غو غاییست

در تلاطم این بی تاب

آتشی است

رقصان شعله هابا تو بودن

کز عمق جانم زبانه می کشد

تو و

خیال و

کوه وار آوار اندوه بر شانه هام

خسته از این همه دوری

خسته

خسته ام

از دوری

وای

اگر می توانستم

تنهایی را

به طوفان می دادم

به تاراجی

تا هر چه بادا باد

و تو

تو بودی

تو

بودی

با من

تو

۱۵ دسامبر ۲۰۰۷

در هیچ نمی جویمت
و با هیچ هم
اسطوره ای نیست
واگویای تازی از افشان جنگلی ات
یا حماسه خدایانی
بازتاب گوشه ای از چشمان تو

از تست
که خدایان اساطیری
رشک می برند
نگاه من
از ازل
تا بینهایت هست و نیست
واخوانت می دهد

سر به سینه ام بگذار
تپش بی امان را
با هم قسمت کنیم
از یک آه
تا یک فریاد
در آغوش من که باشی
شکوفه زار تنت را
بهار بهار
خواهم ستود

خامشانه

من دلم تنگ و در این دلتنگی

خامشانه

همه فریادم

های

وای

تنهایی و دوری از تو

آه

واخوان همه بی تابی

آی

دور از من و با من همزاد

با تو

من حال و هوایی دارم

من

دلم تنگ و

در این دلتنگی

ساحلی مانندم

دل به طوفان داده

و در آن گستره پر اشوب

خشم دریا در من

و تویی

مشت گشای همه بی تابی من

آه

بی تابی و دل تنگی و فریاد خموش

با تو ام زمزمه صد راز است

با تو ام شوق همه پرواز است

با تو

با تو

تو که دور از من و با من

من مست

با خیال تو
چه شوری دارم
آی
خبرت هست از این دلشده ی تنها مست!؟

نا تمام

توش، تش، آتش

نیمه شب ۱۸ ژانویه ۲۰۰۸

پرده
پرده
می گشاید
رازانه
رزانه
مست
رها خواستنی خلسه وار
آه
طوفانی است
موج در موج
پیچ در پیچ
تاب در تاب
چه ساز کرده ای
شبانه ی در تو پیچک وار
شرار عشق
عشقتین
عاشقانه
شوربست
بوسه
بوسه
بوسه زار بست
شکوفه زار تنت
بوسیدن
غلتیدن
غلت
بوسه
بوسه

غلت
پیچ
پیچ
تاب
تاب
پیچ
پیچ
پیچک
بازی
رازی
شوق
هوس
لوندانه
اه
آه
بازیست عشق
عشقبازی
باز
عاشقیدن
سیلاب در انتظار
شکوفه زار تنت
چه داغ و سوزان می آفتابد

گر گرفته
توش
تتش
آتش
تاب
وای
ها
آه
نفس در نفس

بی تابی می ساید
سینه به سینه
اینگونه ساز کرده ای
مستانه
شبانه
شاد
شوریست
های
وسوسه گرانه
کاین طنازی مستانه
شوق هر چه بادا باد است
زیبای من

بگو

۲۶ ژانویه ۲۰۰۸

بگو

کدام بهار شوم
که سبزانه گل دهد
از کدام خاک بگذرم
که سیاروشانش
بهارانه بشکفتد
از کدام دشت
کدام آب
کدام آتش
که آب و آتش و خاک
به جاری و سرخ و سبز
آوازه های عشق

بپراکند

بگو

از کدام کرانه بر خیزم
که گستره آتشفشانش

موج

موج

بیافشاند

بگو

سرشاری این همه بودن
در تو
با تو
چگونه
در پوم تاک از شوق تو
بسرایم

انتظار

۶ بوریه ۲۰۰۸

اگر می شد کوه واره نهیبی
به کناری می نهادم
دلشوره های انتظار

ثانیه ها
تا بی نهایت شوق
می شمارد
بی قرار

آه
اگر گذر لحظه ها
می گذشت
از وراى بی تابى پوم تاک التهاب

که تاب تاب می پیچیدم
باده وار
شوق اولین دیدار

اسطوره

اگر می شد از تو
می ساختم تندبسی که در منی
خدایان اساطیری را
تعبیری تازه بود

اگر می شد
که می دیدند مردمان از نگاه من
ستایشی تازه بود
و ستودنی دگرانه
از
اهورا
آفرودیت
کریشنا
بودا

و چنین است زیبای من
که اسطوره ی منی
به شوق پرستش دلتنگانه ام

خاکستری

جون ۲۰۰۸

کز کرده
خاکستری
انبوه

اندوه می کارم نبودن ترا
به هزار آه

وا می چینم
از اینهمه بافته خیال

روزنه ی یک وسوسه
جان می گیراند

وای
طوفانیست
در چننه ی خاکستری خموش

دلتنگی

پر می کشم
با یک کویر دلتنگی
می کاوم
دگر شده های سال از پی سال
وارفته
بغضانه
قفس خویش می جویم
روزگار غم انگیز است!

هشت فصل

هیچ روزی بی تو نمی گذرد
در هشت فصل این سالها
هشت پا گونه ای
تنهایی می چینم
از گذر هزار خیال بی تو بودن
هیچ روزی نبود بی تو

شنبه انتظار
یکشنبه اندوه
دوشنبه دو پاره بود مرا
جان کندن و پرواز
سه شنبه
هفته ای گذشت را
به نیمه خیز برداشتم
تا چهارشنبه با تو و صدایت
پنجشنبه باز شمردم
در دو پاره فصل هشت گانه مان
و آدینه
شوق شنبه ای دوباره
اگر چتری نزند اندوه فصلها

دو گانه
دو پاره
دو دنیا
دو گستره ی با یک نجوم فاصله
فصلها را هنوز
هشت گانه
هشت بار
به هشت پا گونه ای سر می کنم
خیال

زیبایی بی مثال ترا
در آینه و آب
به دنیا می دهد
و دنیای من
اینگونه نقش می زند

هیچ روزی
بی تو نمی گذرد
آن سوی آب و آینه
نگاهی هماره گواهی می دهد

نگاه کن!

دیوانگی

هزار خیالم است
حتی آینه نیز نمی دانم
ترا در من
یا
مرا در تو!

آه
که دیوانگیست
اینهمه بی قراری



نیمه شب ۲۱ سپتامبر ۲۰۰۸

چون گردبادی گریزان خیال
ایستا درختی
شبحواره
مست
منگ

گذری
گریزی
هنوز
راهیاب بی راه
خموش فریادانه ای
راه نارفته شمردن

گامهای به شتاب
در گذر فصلهای از پی هم
بی بهار
که بهارانه خیال بافی
و سترون بی فصلی
هر گام

وینگونه
بال کشتان خیال است
هنوز
ایستا درختی
شبحواره
مست
منگ

بودن نبودن

۳۰ جون ۲۰۰۸

وقتی که می آیی
رنگین کمان گستره خیال
بارش و
نور و
آفتاب است آغوشگاه یکی شدن
چونان شوق گشوده بالی
به پرواز
از لانه کز سنگین

و نیامدنت!؟
وای
طوفانیست
هر سو سرک کشان
دریای بی قراری

آی
تردید پریشان دور من
بودن نبودن مرا
وسوسه ای
وسوسه ای
به
هزار
خیال

بگو

حس کالی است
تازه
تازه
شکفتن

وای
بذر افشان شوق بلوغ
خرمن خرمن بوسه
بگو
کرشمه خرامانت
در آغوش کدام انتظار
که
آتش فشان بوسه ها
چونان بذری
افشان
آه
لب بشکوفان
تا سبزانه بیاغازم
دوباره
هماره

انتظار

ماه
یک آسمان آغوش گسترده بود

انتظار
تاب نیاورد

بخود آمدن
پایان راه بود
این همه خیال

و ا رفتنی بود ناگهان

هم آغوشی. شب و سکوت و ماه

آه چیدم آه
باز
دل
به دلداگی. دریا بود
ساحل صبور را

انتظار

نیامدی
نه
نیامدی
از پی اینهمه اشتیاق
آه که پوم تاک بیهوده ایست
این پا آن پا کردن
تردید
تندرواره ایست
به هر تیک تاک ثانیه ی انتظار

آهای

آهاي
دختر آنسوي آبها
كدام آفتاب نشين
به كمين نشسته اي
كز شرار شرم كال
بگريزي

وقتي كه ماه بيايد
ديواري نيست
يك دست
كه بگشايي
نه ترديد خواهد بود
نه دزدانه نگاهي
همه چيز
عريان

مشت
راز رسوايي مي پوشاند
ماه
مشت مي گشاييد
به بي پروايي ي هرچه بادآباد
مي داني؟

تاسیانه ها

۱

بتنگ آمدم از اینهمه انتظار
وای
عاشقانه های تو
کدام رویا
رقم می زند!

۲

از یک خیال تا هزار
آوار بود
هر چه بافتم

۳

مشت بیهوده بود
سیلابی سر ریز
مجال هیچ انکاری نداد

۴

تا بیکران شب
ستاره کاشتم بنامت
خیال از تو می گفت
تنهایی
از آه من

۵

باریکه راه جنگل با تو
از گستره سبز
تا بلندای پوشیده ابر
فریاد بود
خیال تو
دیواری نشناخت
به حاشا نشستن

۶

هر ثانیه به آمدنت

عمری بود در پوم تاک بی امان
یک دریا خیال طوفانم بود
بی ساحل

آه اگر که بیایی
چه آرامشی است
گستردن

۷

دلتنگی هیچ شبی به ماه
و شتابان موجی به ساحل
اینگونه نبود
که بی قرار
آه کشیدم از نبودنت

درنگی نیست
 پوم تاک. این بی قرار
 سراسیمه سرریز سنگواره ای
 از قله ی شوق
 تا گستره ی بی مهابای هر چه باداباد
 تیک تاک هر ثانیه به خشم
 می شمارد

آه
 اگر که بیایی!

سبزانه سبز
 بهارم
 با یک دشت خیال تو

مستانه مست
 بی قرارم
 با یک کوه فریاد

تو
 کجایی

۱۰

می نگر م
خیره
مات

افق نگاهم
در کرانه ی هماغوشی چشما

آه
زیبای من
نپرس
که عاشق ترینم

۱۱

یک دشت
دل باختگی
یک کوه
نازیدن
وینگونه
جهانم در تو
تو
جهان منی

۱۲

بر هوئیست روزگار کنون
پیش رو
راهی
کرانه باخته

پشت رو
خیال است و کابوس

دوگانه هواییست حال ما

ناباوری
درد می زاید
و یاد
حسرت

۱۳

هست تو
آبی بی انتهای شاد

پرواز می دهم شوق بودنت

اما نبودنت
ای وای من نگو
خاکستری
سیاه

وین کوه وار شاد بودنت

سیلی
بقطره
قطره
شمارد ز چشم خویش

هست تو هستی
ای وای از نبودن!

۱۴

آن نسیم دوری دور
که دیربست دست روزگار
ر بوده ذوق اش
وا داده
در پیچ و تاب تار بقچه ی صد آرزو

اینگونه شاد
که از حس کال می گذری
وسوسه ای جار می زند که:
های...
وقت است
تازه شدن

۱۵

آهای
یارِ همیشه با من دور از من
بی تابِ تو اینجا
آشفته می خواند آواز
زیبای من
کجاست
کجاست
کجاست

۱۶

یک نفس
ثانیه می شمارم
نفس
نفس
کجایی؟

۱۷

طلوع تو
ژاله افشان بود
و غروب ات
سیلابی
پیچ و تابست
از موج
تا دریا طوفان نشستن

۱۸

یک دشت ژاله ریز
یک دریا طوفان
طلوع و غروب تو
بیهوده بود
یک کرانه تردید
ماندن
نماندن

۱۹

نیامدی و
ماندم
هزار خیال تو

این شب چقدر دراز
گویی
تا بینهایت انتظار
تاخت می زند

68

۲۰

با منی و
من
چه و کِه و کجا!؟
آه
چی می پرسی!؟
هیچ چیز من
با من نیست!

آوریل ۲۰۰۸

۲۱

موتزارت
با ترنم دون جیوانی اش

واگنر
شکوه بی مثال

چایکوفسکی
شیفتگی رقص دلبرانہ

بتھون
نہیب جهان بی مرز

این همه!
آہ

ر شک می برند
وقتی کہ می گویی
دوستت دارم
عشق من

۲۲

آغاز راه
نخستین گام
تا همین کرانه
از بهار
واژه چیدم
فقط
بباوران
به رُستنِ شاد چشمانت
من
بر می خیزم

۲۳

آهنگ دلنشینست
شیفته جانِ توفان نشسته را
وقتی که شاد
می افشانی
سبز خنده هات
تسِ این همه تنهایی
بر باد می دهم
وای
اگر
که...

71

۲۴

پرنده
باغ
آهنگ خنده هات

باتو
وای
چه سبزم

۲۵

شب و سکوت و هزار خیال
روشنای یک آغاز است
وسوسه گیت

بیافشان
تا
بیاغازم

۲۶

خیال تو که می آید
آرامش پیش از توفان است
و پرنده جانم
چو تندری
بی تاب

۲۷

انتظار
صبر
چشم به راهی
وای
از این همه
شکیبایی
یک نفس
بی تو ماندن

۲۸

وقتی که نیستی
آشفته قاصدکی بی قرارم
بگو
از کدام توفان انتظار
بگذرم

۲۹

با این همه شش ماهگی
تو
صبورم می خواهی
آی
بگو
از کدام جنگل و کوه
آمده ای

۳۰

یک دریا اشتیاق
به توفان نشسته ام
تو
ساحل صبور منی
که می گسترانیم
رام و
آرام

۳۱

اینقدر انتظار می کشم
وقتی
می بینمت
نمی دانم
خواهم
یا
بیدار

۳۲

تا دل بباد داده ام
از گذر هیچ حادثه ای
دلشوره ام نیست
هراس من
فروکش طوفانیست از تو
و آواری
که خراب شوم

۳۳

شب و روز و گاه و بی گاه
تویی و
این همه دل انگیزی
کرشمه و خرام
افشان جنگلی ات

آه
که بجان آمده ام
سایه هراس پریدنت
از بام دل شیدایی ام

۳۴

بردی
یا ربودی
چه فرق می کند
منم
که دل باخته ام

۳۵

شاید اگر پرستش خدایی بود
به توبه ای سر می کردم
وای
از آه بی تو بودن
که بیداد می کند

۳۶

منم و هزار خیال
می گستری در من
همه محو می شوند
من در تو
تو در من
کدام از کدام؟!
هیچ!

۳۷

من به اندازه جنگل به درخت
به هم آغوشی شب نم با گل،
و به هم بستگی. ماهی با آب
به تو دل باخته ام
و دریغا
دوری

۳۸

به خوبی عزیزم
رفتی
من ماندم و یک دریا تنهایی
با اینهمه هوار
چه کنم!

۳۹

می خواهمت
نیستی!

تَمی خواهمت
هستی!

هست و نیستی
مثل همین آه و
های و
بودن!
نبودن!

روزگار بی تو
که رقم زد
که بخت
چونان روزگار خوش کودکی
خیال می زبایاند

۴۰

دل به آواز کدام ساز تو بود
که سوز خرمن اینهمه بی تو
سهم من!

۴۱

بیهوده ساز دل کوک می شود
خیال تو
سر گریزش نیست

دل چه بی تاب
چنگ می زند!

۴۲

نگاه شوخ تو
باز
بازیگوشی اش گرفته

هست و نیست
در نگاه تو موج می زند

آی بگو
بی تو بودن
چگونه سر شود!

۴۳

ابر و
برگ و
باد

پیوندیست بی انقطاع
دل به دل نبودن
زین انتظار موزون ناموزون

جان زبی تابی ات
بجان آمده است

